■ راز اصلی بازگشت جاهلیت بعد از رسول خدا(ص) دنیاگرایی امت پیامبر بود که ابتدا در دوران فتوحات از خواص آغاز شد و به دنبال آنان توده مردم به دنیا مبتلا شدند و روح جهاد و امر به معروف و نهی از منکر در آنها از بین رفت

گفت‌وگوی «وطن امروز» با دکتر جواد سلیمانی درباره علل بازگشت ارزش‌های جاهلی بعد از ارتحال پیامبر اکرم(ص)

تساهل در شریعت نقطه ارتجاع به جاهلیت

گروه اندیشه: بر اساس شواهد روایی و تاریخی پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) باورها و اخلاق دوران قبل از بعثت، بار دیگر با لباسی نو، ظهور کرد و رفته‌رفته بر فرهنگ اسلامی امت پیامبر چیره شد. نکته مهم اینکه ماهیت جاهلیت که در حقیقت همان دنیاگرایی و بی‌غیرتی دینی است، بر اثر عصیانگری از رهبران آسمانی تحقق می‌یابد؛ یعنی اگر جامعه نسبت به مفهوم امامت معرفت داشته و در تشخیص مصداق آن دچار اشتباه نشود و در تبعیت از امام ثابت‌قدم باشد، هرگز گرفتار جاهلیت نخواهد شد و در خروج از مسیر ولایت است که انحرافات و شبهات و کجی و اعوجاج، جامعه اسلامی را در کام خود فرو برده، به حیرت و سرگردانی و ضلالت مبتلا می‌کند. این روند در هر عصر و در هر مکانی ممکن است به وقوع بپیوندد. به منظور واکاوی بیشتر مساله بازگشت جاهلیت بعد از پیامبر اکرم(ص) با حجت الاسلام و المسلمین دکتر جواد سلیمانی، پژوهشگر حوزه تاریخ اسلام و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) گفت‌وگو کردیم.

■ آقای دکتر سلیمانی! در ادبیات دینی ما نسبت به بازگشت به جاهلیت هشدارهایی داده شده است، آیا می‌توان گفت پس از ارتحال شهادت‌گونه پیامبر جامعه به نوعی به جاهلیت بازگشت کرد؟

بازگشت جاهلیت، مطلبی است که در قرآن مجید صریحا به آن اشاره شده است، زیرا اینکه به جاهلیت نخست، در آیه شریفه «... وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الأُولَى...»؛ مانند زنان دوران جاهلیت نخست، زینت‌های خود را نمایان نکنید»، اشاره شده است، معلوم می‌شود جاهلیت دیگری در راه است. امام‌الله(ع) ذیل این آیه شریفه تصریح می‌فرمایند «أی ستکون جاهلیّه أخری»؛ یعنی بزودی بعد از جاهلیت نخست، جاهلیت دیگری دامنگیر جامعه خواهد شد. بنابراین از این شواهد به دست می‌آید که جاهلیت قبل از اسلام، دوباره تکرار می‌شود.

وقتی این روایت را کنار سخنان امیر مؤمنان(ع) می‌گذاریم، معلوم می‌شود تقریبا ۲ دهه بعد از رحلت رسول خدا(ص) عقاید و ارزش‌های دوران جاهلیت به جامعه اسلامی بازگشته است، زیرا حضرت خطاب به مردمان زمان حکومتش می‌فرمایند:

ألا وإنّکم قد نفضتم أیدیکم من حبل الطّاعه وثلمتم حصن‌الله المضروب علیکم بأحکام الجاهلیّه (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲)؛ هان ای مردم! شما دست‌تان را از ریسمان طاعت خدا رها کردید و حصاری که خداوند برای‌تان قرار داده بود، به واسطه احکام جاهلیت شکافتید.

یعنی قوانین حاکم بر ذهنیت شما، قوانین دوران جاهلیت شده است. از این رو، ریسمان بندگی خدا را رها کرده‌اید و حصار الهی و محافظی را که در سایه اطاعت خدا برای‌تان نصب شده بود، شکافتید. ایشان در جای دیگر صریحاً می‌فرماید:

ألا وإنّ بلیّتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث‌الله نبیّه(ص) (همان، خطبه ۱۶)؛ ای مردم! آگاه باشید که بلا و گرفتاری‌تان با همان شکل و شمایل، روزی که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد، بازگشت.

یعنی همان مشکلاتی که در دوران جاهلیت دامنگیر جامعه بشری بود، در دوران حکومت امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام دوباره زنده شد. جدایی مردم از ائمه طاهرین و تنها گذاشتن آنها در امور سیاسی و اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر و یاری نکردن آنان در میدان مبارزه با کفر و نفاق، شاهد گویای این واقعیت تلخ است. چنانکه سیدالشهدا(ع) در مقام بیان فلسفه قیام خویش بر عمل نشدن به دین و بی‌معرفتی و رویگردانی امت جدش نسبت به امام زمان‌شان انگشت نهاده است.

مهم‌ترین معضل جامعه از نگاه امام حسین(ع) تحریف و حذف دین خدا از صحنه عمل و زندگی مسلمانان بود. از این رو، آن حضرت از رشد مفاسد و جرائم و تخلف از دستورات الهی و هتک حرمت اموال مسلمانان و تصاحب ناحق بیت‌المال به طور جدی نگران است و از بی‌مبالاتی در برابر حلال و حرام و بلکه بالاتر؛ حرام را حلال جلوه دادن و حرام را حلال خواندن رنج می‌برد. مشکل اساسی از نگاه آن حضرت، مهجوریت، تحریف و تأویل قرآن -ظلمی که به بندگان مؤمن خدا می‌رود- و اذیت و آزاری که به مؤمنان روا داشته می‌شود و معیشت تنگی است که برای مردان خدا پدید آمده است.

از این موارد کاملا پیداست در عصر امام حسین(ع)، اسلام ناب تحریف شده، حقیقت دین تغییر یافته و در آستانه محو کامل قرار داشته، امام حق در انزوا و غربت قرار گرفته و جاهلیتی ظلمانی‌تر از جاهلیت اول پدید آمده است. مبارزه با این جاهلیت نوین به یک معنا دشوارتر از جاهلیت اول بود، زیرا با نقاب دینداری ظاهر شد.

■ اکنون پس از روشن شدن اصل بازگشت جاهلیت پس از رحلت پیغمبر اکرم(ص)، این پرسش مطرح می‌شود که جاهلیت چگونه و بر اساس چه فرآیندی بازگشت؟

در یک مطالعه تاریخی فرآیند بازگشت جاهلیت در جامعه اسلامی را در قالب مراحل زیر می‌توان بیان کرد:

۱- مخالفت با پیامبر(ص) در قالب دفاع از حق

برای ریشه‌یابی روند بازگشت جاهلیت، باید از عصر نبوی آغاز کرد، زیرا گرچه رسول خدا(ص) با تلاش‌هایش مظاهر جاهلیت را تا حد زیادی از بین برد و دین و سنن الهی را به جای سنن خرافی و باطل نشاند و در اواخر دوران هجرت، مرجعیت سیاسی و اجتماعی ائمه کفر یعنی صاحبان زر و زور و تزویر را از بین برد و توجه مردم را به ولی خدا (نبی و پیامبر) معطوف کرد و عملا مردم، محوریت آن حضرت را پذیرفتند ولی ریشه‌های جاهلیت چیزی نبود که به طور کامل از جای کنده شده باشد. رسوبات جاهلیت هنوز باقی مانده بود و گاه و در زمان خود نبی اکرم در قالب دفاع از عدالت و حقیقت و مصلحت یا بهانه‌های دیگر خودنمایی می‌کرد، لذا بیم آن می‌رفت بار دیگر از زیر خاک سر برآورد که به عنوان نمونه به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم.

با وجود تأکیدات قرآن بر اطاعت بی‌چون و چرا از دستورات پیامبر، شاهد آن هستیم اواخر دوران زندگی رسول خدا(ص)، مخالفت‌هایی از سوی برخی یاران ایشان شکل گرفت.

به عنوان مثال در ماجرای صلح حدیبیه، پیامبر(ص) اجازه داد پسوند (رسول خدا) از نام مبارکش حذف شود یا قبول کرد اگر مسلمانی از مکه به مدینه پناه بیاورد، مسلمانان وی را تسلیم کفار مکه کنند ولی اگر یکی از مسلمانان مدینه به کفار مکه بپیوندد، کفار مکه او را تحویل مسلمانان مدینه ندهند. این کوتاه آمدن‌های ظاهری به خاطر این بود که قریش در برابر اسلام، ضعیف و قدرت حکومت مدینه تثبیت شده بود ولی اهالی جزیره‌العرب به خاطر ترسی که از اذیت قریش داشتند، به مسلمانان نمی‌گرویدند. از این رو، پیامبر(ص) یکی از مواد صلح‌نامه را ممنوعیت تعرض قریش به قبایلی که به اسلام می‌گروند، قرار داد و همین امر باعث شد بعد از مدت اندکی، یعنی از سال ششم تا سال هشتم هجری، تعداد مسلمانان ۳ برابر شد و پیامبر اسلام با لشکر انبوهی مکه را فتح کرد. از این رو، هنگام بازگشت مسلمانان از صلح حدیبیه آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِينًا» نازل شد. یکی از سران اصحاب به این عمل حضرت اعتراض تندی کرد و گفت: «علامَ نُعطی الدنیّه فی دیننا» چرا تسلیم و پستی را در دین ما می‌پذیری؟! این سخن، آن هم خطاب به پیامبر خدا(ص) نشانه عدم معرفت این فرد نسبت به ارتباط رسول خدا با عالم غیب و عصمت آن حضرت است. این روحیه جاهلانه بعد از مدتی در مخالفت با پیامبر(ص) درباره ولایت امیرمؤمنان(ع) نیز تجلی کرد.

۲- ادعای زمینی شدن خلافت

تاریخ اسلام از شکل‌گیری جریانی خبر می‌دهد که گرچه در ابتدا بیعت می‌کند ولی بعد از رحلت پیامبر با تکیه بر ملاک‌های عصر جاهلی، همچون برتری قریش و شیخوخیت در امر خلافت، قدرت را در دست گرفته، مسأله زمینی‌شدن خلافت بعد از پیامبر را به صورت صریح مطرح می‌کند، زیرا این جریان می‌داند که مسأله زمینی شدن خلافت و مشروعیت بخشیدن به بیعت و نفی نصب الهی بعد از رسول خدا(ص)، تنها راهکاری است که بر اساس آن می‌توان پیام غدیر را خنثی کرد.

طبق نقل «یعقوبی» بعد از امتناع امیر مؤمنان(ع) از بیعت، یکی از بزرگان اصحاب (خلیفه اول) به منزل عباس (عموی پیامبر) آمده و می‌گوید: «خدا محمد را به عنوان نبی، مبعوث و ولی مؤمنان قرار داد و با قرار دادن ایشان در میان مردم بر آنان منت نهاد، تا زمانی که او را نزد خود برد و مردم را در امور خود آزاد گذارد تا هر آنچه مطابق مصلحت و خیرشان است، تصمیم بگیرند و آنها مرا والی خود انتخاب کرده و سرپرست کارهای خود قرار دادند و من هم آن را پذیرفتم... ولی مدام به من خبر می‌رسد که شخصی [مقصود امیر مؤمنان(ع) است] برخلاف رأی عموم مسلمین سخن گفته، طعنه‌هایی می‌زند».

در ادامه یکی دیگر از چهره‌های سرشناس اصحاب (خلیفه دوم) گفت: «ما برای رفع حاجتی نزدتان نیامده‌ایم ولی خوش نداریم شما به چیزی که مسلمانان بر آن متفق شده‌اند طعنه بزنید و روابط بین شما و آنها تیره شود».

همین طرز تفکر موجب شد دست مردم از امام معصوم کوتاه شده و زمام جامعه اسلامی به دست کسانی بیفتد که شرایط مرجعیت دینی و سیاسی را برای اداره جامعه نداشتند.

۳- اشرافی‌گرایی و عدالت‌گریزی نخبگان و خواص

یکی از زمینه‌های بازگشت جاهلیت در جامعه پس از پیامبر، لغزش‌هایی بود که از خواص امت پیامبر(ص) در صدر اسلام سر زده است.

مقصود از خواص در زمان پیامبر، کسانی هستند که به خاطر اموری چون سبقت در پذیرش اسلام، هجرت قبل از فتح مکه، شرکت در جنگ‌های نخست صدر اسلام مانند بدر و احد، قرابت با پیامبر خدا، کتابت وحی و اساسا درک محضر آن حضرت یا اشتهار به زهد و عبادت و بهره‌مندی از فقه و حدیث و مناصب و مقامات حکومتی و نظامی، در جامعه اسلامی نفوذ داشتند.

این گروه پس از رحلت نبی مکرم اندک‌اندک سلوک دینی و زندگی ارزشی خود را فراموش کرده به تسامح دینی و رخوت و سستی در وفاداری به آرمان‌های اسلام مبتلا شدند و به دنبال آن، این روحیه به توده مردم بویژه نومسلمانان منتقل شد و زمینه زوال ارزش‌ها و حذف شخصیت‌های وارسته و لایق و سلطه افراد فاسد و بی‌عقیده بر جامعه اسلامی فراهم آمد.

انحراف خواص جامعه اسلامی بعضا ریشه در فتوحات اسلامی در دوران خلفا نیز داشت. فتح سرزمین‌های پهناور و ثروتمندی چون ایران، روم و مصر، ثروت‌های کلانی را وارد جامعه اسلامی کرد؛ برای مثال، در دوران خلفا از سرزمین‌های مفتوحه عراق، سالانه یکصدوبیست میلیون درهم به عنوان جزیه و خراج، وارد خزانه بیت‌المال می‌شد. از مصر نیز سالانه ۴۰ میلیون و از شام ۷۰ میلیون درهم به دارالخلافه می‌رسید.

اگر این ثروت‌ها به طور عادلانه در میان مسلمانان تقسیم می‌شد و در راستای تقویت بنیه دینی و اخلاقی و رشد فکری و فرهنگی و برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی جهان اسلام به کار می‌رفت، یقینا ثمرات ارزشمندی برای مسلمانان به بار می‌آورد ولی متأسفانه خلیفه دوم و پس از او خلیفه سوم، با تقسیم نابرابر این اموال در میان اصحاب و برخی مسلمانان، زمینه اختلاف طبقاتی و پیدایش تجمل‌گرایی و رفاه‌زدگی بزرگان اصحاب را فراهم آوردند. همین امر، زمینه‌ساز انحراف برخی خواص شد.

بر اساس مستندات تاریخی، به دنبال جمع‌شدن اموال ناشی از فتوحات، خلیفه دوم درصدد تأسیس دفتر حقوق و مقرری برآمد و سرانجام به پیشنهاد ولید بن هشام بن مغیره به تقلید از رومیان و ایرانیان در سال بیستم هجری، دیوانی ترتیب داد و در آن مقرری سالانه مسلمانان را به صورت تبعیض‌آمیز و بر اساس سوابق و موقعیت اجتماعی آنها تعیین کرد. بدین‌گونه که سابقین در اسلام را بر سایرین، مهاجران را بر انصار، مهاجران قریش را بر غیرقریش، عرب را بر عجم و خانواده‌های مشهور را بر خانواده‌های گمنام ترجیح داد. وی برای شرکت‌کنندگان جنگ بدر از مهاجران ۵ هزار درهم، برای انصار بدری ۴ هزار درهم، برای فرزندان سپاهیان جنگ بدری ۲ هزار درهم، برای مردانی که قبل از فتح مکه هجرت کردند ۳ هزار درهم، برای مردان مسلمان روز فتح ۲ هزار درهم و برای جوانانی از فرزندان مهاجر، سهمی همسان مسلمانان روز فتح مکه حقوق (مقرری) معین کرد.

خلیفه دوم کل قریش (یعنی قبایل مکه) را بر غیر قریش ترجیح داد و برای سران قریش، همچون ابوسفیان و معاویه ۵ هزار درهم و برای زنان پیامبر(ص) سهم ویژه ۶ هزار درهمی مقرر کرد و در میان آنها به عایشه، ام حبیبه و حفصه ۱۲ هزار درهم و به صفیه و جویریه ۵ هزار درهم می‌داد و برای مکیان غیرمهاجر ۶۰۰ و ۷۰۰ و برای اهل یمن ۴۰۰ درهم مقرری وضع کرد.

سپس بر اساس منزلت مسلمانان و توانایی در قرائت قرآن و جهاد در راه خدا، سهمیه‌ای برای‌شان قرار داد. آنگاه برای بقیه مردم باب واحدی گشود و برای هر مرد از اهالی یمن، شام و عراق بین ۲ هزار تا ۳۰۰ درهم تعیین کرد.

این امتیازبندی، از یک طرف مزیت دینی را تحت‌الشعاع مزیت دنیوی قرار داد و از طرف دیگر چون نوع امتیازها به نفع قریش و مهاجران و بزرگان اصحاب بود، زمینه طبقه‌بندی اجتماعی را فراهم کرد و عملا روحیه رفاه‌طلبی در آنان را به اوج رساند.

بر اثر ادامه فتوحات در زمان عثمان، مقرری سالانه اصحاب افزایش یافت و این روند موجب افزایش روزافزون اختلاف مسلمانان از حیث اموال و درآمد شد.

علاوه بر تبعیض‌های خلیفه دوم که زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی اشرافی‌گری در میان خواص شد، در زمان خلافت خلیفه سوم، انحراف دیگری رخ داد و آن بذل و بخشش‌های بی‌حساب و کلان او از بیت‌المال به گروهی از بنی‌امیه و بزرگان صحابه بود؛ افرادی مانند ابوسفیان، حکم بن عاص، مروان، یعلی بن امیه، عبدالله بن أبی سرح، سعد بن أبی وقاص، ولید بن عقبه، حارث، طلحه، زبیر و زید بن ثابت.

در این دوره، بیت‌المال شخصی شد، چنانکه عثمان گفت: نیازمان را از این غنایم برمی‌گیریم، هرچند به رغم میل مردم باشد. این روند، سکوت امام علی(ع) را شکست و به عثمان فرمود: «آیا نمی‌خواهی دست بنی‌امیه را از آبرو و اموال مسلمانان کوتاه کنی؟!»

رفته‌رفته این تقسیم نابرابر و غیرعادلانه، برای خواص به یک عادت مبدل شد و به کام‌شان شیرین آمد، به گونه‌ای که مقابله با آن دشوار شد تا جایی که وقتی امیرمؤمنان(ع) آن را به وضع زمان رسول خدا(ص) و خلیفه اول بازگردانید با اعتراض سختی مواجه شد و همین امر موجب جدایی بسیاری از خواص از آن حضرت شد. در نهایت، مجموع این عوامل باعث شد خواص، دارای آلاف و الوف شوند و به ثروت‌اندوزی بپردازند و در کام دنیاپرستی فرو رفته و عوام را هم بدان سو بکشند.

روحیه برتری‌طلبی و علو جاهلانه، ثمره بسیار تلخی بود که از شجره خبیثه دنیاگرایی، اشرافیت و ثروت‌های بادآورده پدید آمد، زیرا موجب فاصله دل‌ها از یکدیگر و از بین‌رفتن وحدت و همدلی امت اسلامی شد و مردم را به‌دست‌وپاکردن ابزارهای تفاخر و تظاهر و فراهم‌کردن مظاهر فریبنده دنیا تشویق و ترغیب کرد. بنابراین لغزش خواص تنها در رشد روحیه ثروت‌اندوزی متوقف نشد، بلکه در زمینه‌هایی چون برتری‌طلبی، جاه و جلال، شهرت و مقام و زندگی آرام و راحت و... گسترش یافت و همین امر سبب شد علاوه بر ثروتمندان، زاهدنمایان و علما و محدثان و وابستگان به خاندان‌های مشهوری چون عایشه، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، ابوموسی اشعری، عبدالله بن شقیق، مطرف بن عبدالله، مره بن شراحیل، علاء بن زیاد و زید بن أرقم در زمره خواص منحرف قرار گیرند و با انحراف خود جامعه را به انحراف بکشانند.

۴- تساهل‌ورزی نسبت به اجرای احکام و ارزش‌های اسلامی

به موازات رشد دنیاگرایی، غیرت و حساسیت دینی خواص از بین رفت. عنصر امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شد و همین روحیه به توده مردم منتقل شد.

خواص امت پیامبر(ص) آن حضرت را از درگیری با امویان منع کرده، عوام نیز از یاری‌اش خودداری ورزیدند و این بی‌مبالاتی نسبت به هتک اسلام و نابودی ارزش‌ها، غمبارترین پیامد انحراف خواص بود که دامنگیر امت پیامبر شد. بدین‌سان امواج فتنه‌ها و انحرافات به سوی جامعه اسلامی رو آورد ولی در نخستین گام، نخبگان و برگزیدگان بودند که خود را تسلیم این موج کردند و دین و نبوت و ولایت را به سکه‌ها و جواهرات، پست و مقام و نام و نشان دنیا فروختند و به دنبال آنها توده مردم دست از دامن قرآن و عترت کشیده، در پی عیش و زندگی راحت و جست‌وجوی نام و نان دویدند و پیشوایان جبهه حق را در میدان مبارزه با باطل تنها گذاردند. به همین علت، بزرگان اصحاب و دینداران نامدار پیشین، یعنی کسانی که در راه اسلام مرارت‌ها کشیده و دوران جوانی خویش را در کنار پیامبر(ص) در میدان‌های جهاد و شهادت یا در شرایط زهد و تنگدستی به تحصیل علم و تقوا سپری کرده و برای یاری اسلام از جان و مال و عمر و آبرو و زنان و فرزندان خویش مایه گذاشته بودند، به افراد دنیاطلبی تبدیل شدند که با مال و منال خویش چون سران قریش دوران جاهلی، به دیگران فخر می‌فروختند و از مجاهدت‌های خود به عنوان ابزاری برای کسب امتیازهای دنیوی بیشتر بهره می‌جستند. از این رو، از درگیری با جبهه باطل خودداری کرده، حق را یاری نمی‌کردند. اینان نه خود از ارزش‌ها دفاع می‌کردند و نه به کسانی که برای احیای ارزش‌ها برمی‌خاستند یاری می‌رساندند. این روند تا عصر حضرت سیدالشهدا(ع) ادامه داشت.

با نافرمانی امت پیامبر(ص) از ولی منصوب خدا [حضرت علی(ع)]، باب نافرمانی علنی از سنت پیامبر، ابتدا به دست خواص منحرف باز و اندک‌اندک دست مردم از دین کوتاه شد و عهدی را که با دین بسته بودند، یکی پس از دیگری شکستند و حدود الهی به بازی گرفته شد. خالد بن ولید در دوران خلیفه اول به خاطر چشم طمع داشتن به ازدواج با همسر مالک بن نویره، او را به بهانه خروج از اسلام و ارتداد به قتل رساند ولی حکومت از اجرای حد قتل عمد نسبت به وی خودداری کرد. مغیره بن شعبه (والی بصره) در دوران خلیفه دوم بر اثر ارتکاب عمل منافی عفت، مستوجب حد رجم (سنگسار) شد؛ ولی حکومت با تهدید شهود ماجرا، آنها را از شهادت منصرف و مغیره را از اجرای حد معاف کرد. در دوران خلیفه سوم، عبیدالله بن عمر، دختر ابولؤلؤ و ۲ ایرانی دیگر را در مدینه به خاطر انتقام از قاتل پدرش به قتل رساند، در حالی که گناه آنها در قتل پدرش ثابت نشده بود. از این رو، وی باید اعدام می‌شد که خلیفه سوم از اجرای آن به بهانه‌هایی طفره رفت. همچنین حکومت در اجرای حد شرب خمر ولید بن مغیره تعلل ورزید و او را به اطراف کوفه فراری داد.

این حوادث مهم و بزرگ در آن روزگار در میان مسلمانان منتشر و تساهل آشکار حکومت در اجرای حدود الهی برای مردم فاش شد، به گونه‌ای که سینه‌به‌سینه نقل و در دل تاریخ ثبت شد. از همین رو موجب از بین رفتن سطوت حدود الهی در میان جامعه شد و باب تجاوز به احکام قضایی اسلام را گشود و حرمت احکام الهی را از بین برد.

۵- نفوذ نااهلان در مناصب نظام اسلامی

در کنار این تساهل، تسامح دیگری متولد شد و آن مصالحه با بنی‌امیه ـ تیره مستکبر قریش ـ بود، در حالی که آنها در کمین براندازی اسلام و حکومت اسلامی بودند. معامله خودی‌کردن با بنی‌امیه می‌توانست خطرهای بزرگی برای امت اسلامی در پی داشته باشد، چرا که این طایفه خطرناک پس از پیامبر(ص) روز به روز بیشتر بر امور قضایی، اقتصادی و سیاسی امت رسول خدا مسلط شدند و حکومت و جامعه اسلامی را از درون تهی کردند. امیرمؤمنان(ع) نیز بارها در طول مدت خلافت خود درباره بنی‌امیه با مردم سخن گفت و ماهیت و عمق خطر آنها را برای یارانش بیان کرد. این سخنان گاه به صورت خطبه و گاه به صورت‌های دیگر بیان شد که همان مواردی بود که توسط پیامبر خدا به عنوان اهداف شوم بنی‌امیه شمرده شده بود. حضرت درباره بنی‌امیه و ترفندها و هویت مخفی آنها، اموری را پیشگویی کرد که بعدها تاریخ، آنها را تصدیق کرد.

بنی‌امیه مفاهیم و تعالیم دین را به نفع خود تأویل می‌کردند. اگرچه آنها اعتقاد به خدا و ربوبیت الهی را انکار نمی‌کردند ولی با رواج دادن جبرگرایی، رفتار خود را خواست خدا و نهی از منکر را عملی عبث و بیهوده جلوه می‌دادند. آنان شأن نزول آیات را تغییر می‌دادند و احادیث پیامبر(ص) را به نفع خود ترجمه می‌کردند که نمونه بارز آن در ماجرای شهادت عمار در جنگ صفین رخ داد؛ رسول خدا فرموده بود: عمار را یک گروه ستمگر خواهند کشت. وقتی عمار در جنگ صفین به دست سپاه معاویه به شهادت رسید، معاویه گفت عمار را کسی کشت که به میدان جنگ آورد و از این طریق علی(ع) و یارانش را عاملان کشته‌شدن عمار معرفی کرد.

آنها مانند سایر مسلمانان نماز می‌خواندند، حج به جا می‌آوردند و روزه می‌گرفتند ولی همه اینها یکسری اعمال بی‌روح و نمایشی بود تا با نام دین، دینداری واقعی را از بین ببرند.

حقیقت نماز و روزه و حج، همان بندگی و عبودیت و تسلیم در برابر دستورات خداوند است ولی آنها آن را پلی برای استمرار خودکامگی خویش قرار دادند و این خطر بسیار بزرگی بود که در صورت استمرار، مانند موریانه‌ای که در بدنه یک درخت لانه می‌کند، بنای نوبنیاد دین را از درون تهی و فروپاشی و سرنگونی آن را حتمی می‌کرد.

■ راز اصلی و علت بنیادین در بازگشت جاهلیت بعد از پیامبر اکرم(ص) چیست؟ آیا مسأله دنیازدگی خواص و تا حدی مردم دلیل اصلی این انحراف بود؟

اعتقاد بر این است راز اصلی بازگشت جاهلیت بعد از رسول خدا(ص) دنیاگرایی امت پیامبر بوده است که ابتدا در دوران فتوحات از خواص آغاز شد و به دنبال آنان توده مردم به دنیا مبتلا شدند و روح جهاد و امر به معروف و نهی از منکر در آنها از بین رفت.

اما باید دانست هر چند این تحلیل به طور کلی صحیح است ولی با دقت بیشتر معلوم می‌شود این دنیاگرایی بویژه در خواص که موجب دنیاگرایی توده مردم نیز می‌شود خود ریشه در امر دیگری دارد و آن دوری از خدا و دستورات دین است که بر اثر خفتگی وجدان دینی و ضعف ایمان و گم شدن هدف پدید می‌آید. از این رو، باید گفت ریشه اصلی دنیاگرایی تهی شدن دل‌ها از باورهای دینی است که گمراهی، سرگردانی و حیرت، لوازم و نشانه‌های آن است. راز گم شدن هدف و دور ماندن از اعتقادات و ارزش‌ها نیز در دوری از امام بر حق (ولی خدا و رهبر منصوب الهی و پیشوای راستین آسمانی زمانه) است، زیرا تا زمانی که امت، گرد امام حق دور بزند از انحراف‌های اعتقادی، اخلاقی و گرفتار شدن در تحریف دین مصون می‌ماند.

در جامعه جاهل، مردم، مراجع واقعی حل مشکلات خود را گم می‌کنند و راهنمایان حقیقی و شایسته خود را خانه‌نشین و انسان‌های ناشایست را مقتدای خود قرار می‌دهند. بنابراین به موازات عصیانگری و رویگردانی امت‌ها از امام بر حق، جاهلیت بر جامعه سایه می‌افکند، لذا در روایات متعددی عدم معرفت نسبت به امام بر حق جامعه اسلامی به عنوان میزان و نشانه جاهلیت شمرده شده است: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه؛ هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است».

این حدیث شریف به کرات از رسول خدا(ص) و امام حسن عسکری(ع) در منابع معتبر حدیثی نقل شده است. از همین رو است که پیامبر به دستور خداوند مسأله ولایت و تبعیت از امام حق را جزو آخرین و مهم‌ترین سفارشات خود به امتش قرار داده است.

امام حسین(ع) نیز در پاسخ دعوتنامه‌های کوفیان سعی می‌کند به مردم زمانه خود این رمز را بفهماند که کلید حل مشکلات آنها در شناخت امام حق و تبعیت از آن است. ایشان می‌فرماید: «فلعمری ما الامام إلا الحکم بالکتاب والدائن بدین الحق الحابس نفسه فی ذات‌الله؛ قسم به جانم، امام نیست مگر کسی که به کتاب خدا عمل کند و بر اساس قسط رفتار کند و روش او در گرو حق باشد و نفس خود را به دستورات الهی ملتزم کند».

به نظر می‌رسد حضرت سیدالشهدا با بیان شرایط امام حق به جامعه می‌فهماند که عدم درک صحیح مصداق امام بر حق که از سقیفه آغاز شده و باعث بازگشت نابسامانی‌های فکری، فرهنگی و اخلاقی دوران جاهلیت در امت پیامبر شده است، به دلیل عدم شناخت شرایط امام و تشخیص مصداق و تبعیت از آن بوده است. از این رو، بایسته است کوفیان قبل از قیام بدانند مقصود رسول خدا(ص) از سفارش به تبعیت از امام، تبعیت از هر انسان مدیر و مدبر یا هر قدرتمند سیاس و هر ثروتمند عیاش مدعی رهبری و ریاست نیست و هر کسی را که قیام به سیف کرده و قصد حکومت دارد دربر نمی‌گیرد. مدیریت و تدبیر، سیاست و کیاست از ابزارهای لازم امامت و رهبری محسوب می‌شود ولی خمیرمایه اصلی امامت و رهبری جامعه در گرو شناخت دین و التزام عملی به آن در سختی‌ها و راحتی‌ها و عزم راسخ در اجرای دستورات دین و تحقق‌بخشی عدالت است.

■ اگر بخواهید یک جمع‌بندی کلی از بحث بازگشت جاهلیت بعد از رسول خدا داشته باشید، آن را چطور صورت‌بندی می‌کنید؟ آیا می‌شود از این بحث یک قانون کلی و کاربردی برای عصر حاضر و تمام اعصار استخراج کرد؟

در یک جمع‌بندی کلی باید گفت جامعه جاهل، جامعه‌ای است که انسان‌ها در آن از یکتاپرستی و توحید به شرک رو می‌آورند و عزت و قدرت را تنها از آن خود می‌دانند و دخالت خدا را در این امور انکار می‌کنند. آنها دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و از مبارزه با کفر و نفاق سر باز می‌زنند.

بر اساس شواهد روایی و تاریخی پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) باورها و اخلاق دوران قبل از بعثت، بار دیگر با لباسی نو، ظهور کرد و رفته‌رفته بر فرهنگ اسلامی امت پیامبر چیره شد.

بازگشت به دوران جاهلیت در گام نخست با مخالفت و سرپیچی از احکام صادره و فرامین رسول خدا آغاز شد. بعد مسأله جانشینی منتصب الهی پس از رسول خدا(ص) انکار شد که منجر به روی کار آمدن خلفای سه‌گانه شد و در مرحله سوم، خواص لغزیدند و با لغزش خود دنیاگرایی را به توده مردم منتقل کردند. در مرحله چهارم، نسبت به اجرای حدود الهی، تقسیم بیت‌المال، همکاری با عناصر غیرخودی و دشمنان نقابدار، تساهل روا داشته شد. در مرحله پنجم، دشمنان تاریخی اسلام بر مسلمانان چیره شدند و در صدد نابودی اساس اسلام برآمدند تا بدانجا که امام حسین(ع) با درک عمیق این خطر بزرگ، در مقابل آن ایستاد و با خون خود که با پشتوانه منطقی و با مظلومیت ریخته شد، دل‌های خفته را بیدار و وجدان اخلاقی و غیرت دینی مردم را برانگیخته کرد و امویان نتوانستند مکتب اسلام را نابود کنند.

اما نکته مهم اینکه ماهیت جاهلیت که در حقیقت همان دنیاگرایی و بی‌غیرتی دینی است، بر اثر عصیانگری از رهبران آسمانی تحقق می‌یابد، یعنی اگر جامعه نسبت به مفهوم امامت معرفت داشته و در تشخیص مصداق آن دچار اشتباه نشود و در تبعیت از امام ثابت‌قدم باشد، هرگز گرفتار جاهلیت نخواهد شد و در خروج از مسیر ولایت است که انحرافات و شبهات و کجی و اعوجاج، جامعه اسلامی را در کام خود فرو برده، به حیرت و سرگردانی و ضلالت مبتلا می‌کند. این روند در هر عصر و در هر مکانی ممکن است به وقوع بپیوندد.